

برگی از تاریخ ادب شیعی

جویا جهانبخش

گستره ادب تازی و فردوسی بزرگ و ناصر خسرو در پهنه سرایش های پارسی یاد کرده شوند، برای آشنایی با کم و کیف درخشش ادبی شیعه بسنده است.

متأسفانه با همه کوشش های پژوهشگران تاریخ و فرهنگ، هنوز کثیری از متن های ادبی شیعی، بررسی و منتشر نشده اند و برگ های ناگشوده و ناشناخته در تاریخ ادبیات تشیع فراوانند.

یکی از این برگ های ناب و هیله ناپذیر، «تاریخ محمدی»، اثر طبع مولانا شیخ حسن کاشی، بود که - بحمد الله - به همت والای استاد گرامی، جناب حاج شیخ رسول جعفریان - دامت برکاته - تصحیح و منتشر گشت. ملا تاج الدین حسن کاشی از سرایندگان شیعی سده های هفت و هشت است. تولد او احتمالاً به سال ۶۴۸ هـ. ق. در آمل رخ داده، یک پدر و نیای او از کاشان بوده اند.^۲ او از شاخوانان و منقبت سرایان اهل بیت (ع) بوده است و خود

گفته:

مخدرات سر پرده ضمیر مرا
به مدح آل علی بسته اند عقد وصال^۳

میرزا عبدالله افندی، صاحب «ریاض العلماء»، مقام وی را در ترویج تشیع، برابر با محقق کرکی و علامه حلی دانسته است.^۴ گویا در همان روزگار خود در خراسان و عراق آوازه ای داشته، چه خود می گوید:

در خراسان و در عراق همی
شعر کاشی همی کنند از بر^۵

و باز گویا از جهت تشیّعش در عراق تحت فشار بوده که سروده است.

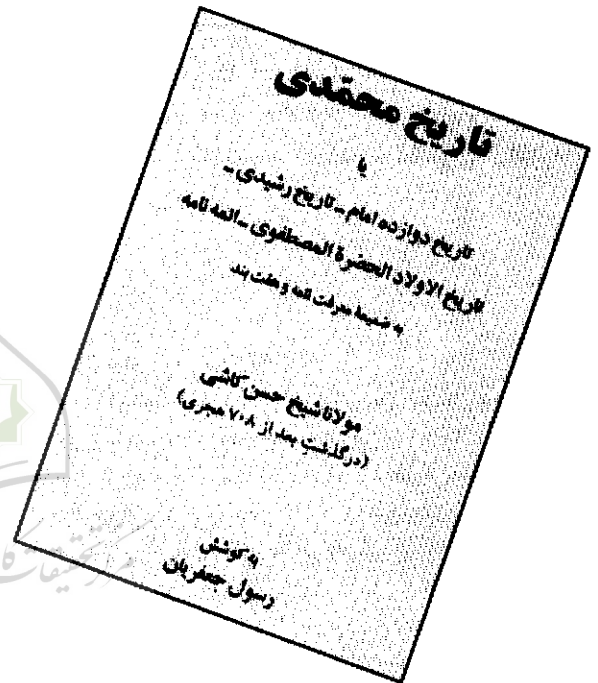
۱. دروغ که نشان این مطلب را هم اکنون در دسترس ندارم، ولی گمان می کنم سخن ابن خلکان باشد که مرحوم قاضی نورالله شوشتری در «احقاق الحق» نقل کرده است.

۲. ر. ک: تاریخ محمدی، ص ۱۲ و ۱۳.

۳. همان، ص ۱۵.

۴. همان، ص ۲۰.

۵. همان، ص ۱۶.



تاریخ محمدی، مولانا شیخ حسن کاشی، به کوشش رسول جعفریان، کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام ایران، قم، ۱۳۷۷، ۱۷۵ص.

تاریخ شیعه پیوندی شگفت با ادبیات - به معنای ویژه آن - دارد و از صدر تا ذیلش با گونه ای حیات ادبی در آمیخته است.

یکی از اعظام نویسندگان اهل سنت در جایی که از شاعری توانا یاد می کند، می نویسد که اگر چه در شعر دستی قوی داشته با امیر مؤمنان علی (ع) چندان خوب نبوده است.^۱ این نگرش و نگارش بخوبی می رساند که دوستی امام علی (ع) و ادبیت، در قدیم، چقدر قرین بوده اند و دوستان آن حضرت در فنون ادبیت شهرتی داشته اند.

در این مقوله سخن بسیار است، ولی همین اندازه که چهره های درخشان امثال شریف رضی و شریف مرتضی در

... گناه من همه این است در عراق ولی
زهی گناه که بر عصمت من آمد و آل^۶

از شاعران متأخر از وی، محمد بن حسام خوسفی و سلیمی و محتشم و فیاض و سالک، از او تأثر یافته اند.^۷ این تأثرها در کنار وجهه‌ای که کاشی در این روزگاران نزد مردم و اهل سواد داشته، شگفت نیست. کسی که ملا حسین کاشفی از او به نام «افضل المداحین» یاد کرده و صاحب هفت اقلیم (احمد امین رازی) دیوان شعرش را در عهد خود متداول می‌شمارد،^۸ باید که چنین باشد.

این هم که مدفن او در جانب قبله شهر سلطانیه هنوز باقی است و به دستور شاه طهماسب صفوی عمارتی بر بالای قبر او ساخته و باغچه‌ای در آنجا طرح انداخته اند،^۹ نمودار همان مقبولیت پیشگفته است.

لااقل در برهه‌ای از زندگانی اش به تنگدستی می‌زیسته که خود سروده:^{۱۰}

گرچه اندر شاعری همتا ندارم دز زمین
نیست اندر نامرادی نیز کس همتای من
... آن توانگر همتم در دین که با افراط فقر
روشنست از خلق عالم شرح استغنائی من
تا نریزد آب رویم پیش دونان بهر نان
قفل خاموشیست محکم بر دل گویای من

و از همین تنگدستی و بی‌چیزی است که از خواجه رشیدالدین فضل‌الله، درمی‌خواهد تا او را برکشد و از عدل و عطا دست وی گیرد.^{۱۱}

شعر کاشی بر چکاد نمی‌ایستد، ولی از لطایف و ظرایف ویژه هم خالی نیست؛ با همه چربدستی‌هایی که گهگاه فرا می‌نماید، باید این را که می‌گوید:

سلطان سخنوران عالم
من بوده‌ام از نژاد آدم^{۱۲}

تنها به حساب گزافه‌ای شاعرانه گذاشت!

تأثر سبکی-وزنی-زبانی شعر کاشی از نظامی گنجه‌ای چشمگیر است، هر چند که روی هم رفته، در صنعت شعری به پای گنجینه‌آفرین گنجه نمی‌رسد و با او فاصله بسیار دارد.

یکی از جاذبه‌های روحی و ادبی کاشی-بویره برای جماعت متشرعه-گرایش باطنی او به شعر متعهد و مذهبی است. وی در آستانه «تاریخ محمدی» چنین به خود می‌گوید:^{۱۳}

انگشتتیری بساز در دین
منسوب به خاتم النبیین
چون ساختی آن زمان تمامش

«تاریخ محمدی» بنامش^{۱۴}
از جوهر جان دهش نگینی
تا بر تو کنند آفرینی
منقوش بدان صفت که نامش
خوانند دوازده امامش

کاشی، فرزندان روزگار خویش را از دل بستن به آنچه او «قصه مجاز» و ما «افسانه‌های غیر آئینی» می‌خوانیم، پرهیز می‌دهد و در منظومه‌ای می‌سراید:

ای پسر قصه مجاز مخوان
الحذر الحذر ز خواندن آن
چند خوانی کتاب شهنامه
یاد کن زود زین گنه نامه
چند ازین ذکر وامق و عذرا
یاد کن نیز خالق خود را
چند خوانی تو ویس و رامین را
قصه فاسقان بی دین را
چند گویی حدیث رستم زال
لعب و بیهوده [و] دروغ محال...^{۱۵}

البته، با این همه، فردوسی را سخت احترام می‌کند و در جایی چنین از او یاد می‌نماید:

قومی در طبع برگشاده
شهنامه صفت بنا نهاده
فردوسی پاک دین دانا
آن بر همه حکمتی توانا
شهنامه بران نمط که او گفت
و ان در بدان صفت که او سفت
وزن متقاربست یکسر
بنگاشته همچو در و گوهر

۶. همان، ص ۱۶.

۷. همان، ص ۲۱-۲۴.

۸. همان، ص ۱۹.

۹. همان، ص ۱۹ و ۲۰.

۱۰. همان، ص ۱۴.

۱۱. همان، ص ۴۹.

۱۲. همان، ص ۴۵.

۱۳. همان.

۱۴. شاید کاشی، گذشته از نسبت اصلی نام کتاب که به حضرت خاتم النبیین (ص) است، به نام مهدی الیه کتاب که سلطان محمد خدابنده (اولجایتو) بوده هم نظر داشته.

۱۵. ر. ک: تاریخ محمدی، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

حالی ز خطا و سهو گفته

صد گنج گهر درو نهفته^{۱۶}

از خطبه توحیدی که در آستانه «تاریخ محمدی (ص)» قرار داده،^{۱۷} می توان حدس زد که در شاعری تا حدی هم متأثر از فردوسی است، چه در این خطبه راحه ای از خطبه توحیدی شاهنامه به مشام می رسد.^{۱۸}

کاشی چونان هر مبلغ دینی دیگر - منش و دغدغه هایی متکلمانانه دارد و این از اینجا و آنجا آثارش بخوبی قابل درک است. این که دولتشاه سمرقندی لقب پرطمطراق و اغراق آمیز «افضل المتکلمین» را برای او ذکر می کند،^{۱۹} شاید هم گوشه چشمی به منش و مقام متکلمانانه کاشی داشته باشد.

وی رساله ای منظوم به نام «معرفت نامه» (یا: فائدت نامه) در کلام دارد که استاد جعفریان به پیوست «تاریخ محمدی (ص)» به چاپ آن مبادرت نموده اند.

در سیمای کلامی - عقیدتی کاشی جای باریک بینی بسیار هست، چرا که عصر او یکی از حساس ترین ادوار تاریخ شیعه بوده است.

وی در «تاریخ محمدی (ص)» از کنار مسأله «سقیفه» خاموش گذر می کند و گویی کمتر می خواهد به پُرسمان های اختلافی دامن بزند. در آستانه «تاریخ محمدی (ص)» به ستایش صحابه و تابعین می پردازد^{۲۰} و در کتاب از عایشه و حفصه و عمر به نیکی یاد می کند؛^{۲۱} لیک در جایی هم حضور ابوبکر را در غار ثور چندان بجد نگرفته می سراید:

آن کیست که یار غار او بود؟!

در غار خسدای یار او بود^{۲۲}

کاشی گذشته از دو اثر پیشگفته، هفت بندی منظوم در ستایش امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) دارد که آوازه بسیار داشته و استاد جعفریان هم در همین دفتر آن را به طبع رسانده اند. در این هفت بند هم دیده تیز و موشکاف سراینده به آیات و احادیث و اخبار نگرشی قابل توجه دارد. مثلاً در آغاز بند پنجم می سراید:

ای گزیده مر خدایت یا امیر المؤمنین

خوانده نفس مصطفایت یا امیر المؤمنین^{۲۳}

که مصراع دوم آن اشارتی صریح دارد به آیه مباهله و استفاده ای که اهل کلام - در استدلال - از آن می کنند.^{۲۴}

شیخ حسن کاشی در کنار تیزبینی ها و اصابت آرا، از سهو و لغزش تاریخی بر کنار نیست. برای نمونه، تاریخ وفات رسول اکرم (ص) را سال بیست و یکم هجری می گوید؛^{۲۵} ولادت امام زمان (ع) را سیزدهم شعبان می داند؛^{۲۶} و قبر حضرت خدیجه (س) را در مدینه در بقیع یاد می کند.^{۲۷}

در گزارش کار و روزگار ابو مسلم خراسانی، از افسانه هایی

که برخی قصه خوانان نقل می کنند، متأثر است.^{۲۸}

در جایی هم می گوید قطامه گجسته سه چیز از ابن ملجم - علیه اللعنه - به کابین خواست، آنگاه چهار چیز را بر می شمارد!^{۲۹}

یکی از ارزش های «تاریخ محمدی» به سبب آگاهی هایی است که درباره تاریخ سیاسی و اجتماعی عهد خویش به دست می دهد. کاشی در آغاز کتابش به طور اغراق آمیزی به ستایش خواجه رشید و اولجایتو (سلطان محمد خدابنده) - که کتاب را به وی اهدا نموده است - می پردازد. مثلاً خطاب به خواجه رشید می گوید:

در علم نظیر انبیائی

در صدق ولی اولیائی

خلاق ز روح آفریدست

از بعد نبیت برگزیدست^{۳۰}

در وصف خیرات و عمارات و کتب خواجه می سراید:

خیرات و عمارت عیان است

در ملک زمانه داستان است

از بس که خرابه کردی آباد

عالم به تو نو گرفت بنیاد

... سی پاره کتابتست و تصنیف

شهره به لغات و نحو و تصریف

تفسیر و رسائل و تواریخ

معروف چو مشتری و مرخیخ

گر خامه کند بیان و تحریر

ور عقل کند هزار تقریر

۱۶. همان، ص ۵۴؛ بر خواننده پوشیده نیست که این شاهنامه ستایی بیشتر ناظر به صناعت لفظی فردوسی است و گر نه از نظر مضمون - چنانک قبل از این دیدید - کاشی از پرداختن به «شهنامه» ها بر حذر می دارد.

۱۷. ر. ک: همان، ص ۴۳.

۱۸. مثلاً «هستی و یگانگیش میدان / زین بیش مجو بیان و برهان» را از کاشی (ص ۴۳) بسنجید با: «به هستیش باید که خستو شوی / ز گفتار بیکار یکسو شوی / پژونده باشی و جوینده راه / ...» از فردوسی.

۱۹. ر. ک: تاریخ محمدی، ص ۱۸.

۲۰. همان، ص ۴۴.

۲۱. همان، ص ۸۱ و ۸۲.

۲۲. همان، ص ۸۹.

۲۳. همان، ص ۱۷۴.

۲۴. تفصیل این مطالب را در «دقائق التأویل» ابوالکارم حسنی (زیر چاپ) می توان دید.

۲۵. ر. ک: تاریخ محمدی، ص ۵۹.

۲۶. همان، ص ۷۲.

۲۷. همان، ص ۸۱.

۲۸. همان، ص ۱۳۴.

۲۹. همان، ص ۱۰۸.

۳۰. همان، ص ۴۶.

بند گفته باشد و هر که هفت بند مولانا کاشی را هر روز یک بار بخواند، حق-سبحانه و تعالی- ثواب نماز هفتاد ساله بفرماید که در نامه عمل او ثبت نمایند و از جمیع بلاها محفوظ باشد و هر که ماه نو بر روی این قصیده ببیند، من که علی بن ابی طالبم از بلیات و مکروهات-بعون الله تعالی- او را نگاه می دارم و معاون او باشم، هر که این قصیده را حفظ کند آتش دوزخ بر او حرام گردد و تا در دنیا باشد در حفظ و امان الله تعالی باشد.^{۳۷}

از کاشی دو اثر دیگر هم شناخته شده است: یکی کتاب الانشاء، و دیگر دیوان^{۳۸}- که امیدست هر چه زودتر احیا و نشر گردد. اگر چه مجموع مطبوع فعلی- یعنی «تاریخ محمدی» و معرفت نامه و هفت بند- حجم چندانی ندارد، از منظر متن شناسی فارسی خورای نگرش و بررسی است و سند درخور رویکردی از فارسی منظوم سده های هفت و هشت به شمار می آید. مناسب است برای آشنایی بیشتر خواننده، دو پاره از متن را با هم بخوانیم.

زیر عنوان «معجزات طلب کردن از او [= نبی اکرم (ص)]» که با درخت در آواز آید و درخت را به خود خواند و ... می خوانیم:

... شاه رسل آن رسول یزدان
دانای رموز سرقرآن
نادیده کتاب و کرده تحصیل
از درس خدا و علم تأویل
چون کرد درخت را اشارت
زان بود درخت را بشارت
در حال روان ز بیخ برخاست
آمد بر او چنانک او خواست
گفتا به درخت کای سرافراز
با طوبی و سدره بوده انباز
ای بارور بلند پایه
فرخنده پی و خجسته سایه
گوزانک تو بنده خدایی
بر راستیم بده گواهی



میزان تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

در عجز و قصور باز مانند
جان بر سر دانشت فشانند^{۳۱}
در همین جاست که می گوید این تاریخنامه منظوم بر اساس
کتابی از خواجه رشید شکل گرفته است:

این نامه که بنده می کند درج
نظمی ست که می کند درو خرج
تخریج کتاب تست یکسر
پاک آمده همچو در و گوهر^{۳۲}
شاید آنجا هم که می گوید:

ای خواجه صد هزار دستار
دینی که بیافتی نگهدار^{۳۳}
اشارتی به یهودیت در اسلاف خواجه می کند.

باری، به نظر می رسد کاشی در نظم تاریخنامه اش به یک مأخذ اکتفا نکرده است. در تاریخ ولادت امام صادق (ع) می گوید:

یک شب و هفتم صفر بود
کو جام جمال چهر بنمود
یک سال کم از صدر رسی آمد
کو لایق تخت و کرسی آمد
در نسخه دیگری بدیدم
هشتاد و سه نقش برکشیدم
گفتند برین بسی حکایت
اما به روایت از روایت
نگرفت قرار بر نخستین
الا به ثلاثه و ثمانین^{۳۴}

از جای های دیگر کتاب هم تعدد منابع را می توان دانست.

کاشی کتاب را به سال ۷۰۸ هـ، ق، در واسط و حله و بغداد ساخته^{۳۵} و انگیزه اش این بوده که با این سرایش برگ زندگانی آن جهانی خویش را فراهم کند.^{۳۶}

قبل ازین گفتم که کاشی غیر از «تاریخ محمدی» و «معرفت نامه» (در کلام)، هفت بندی در ستایش مولای متقیان علی (ع) دارد. این هفت بند ظاهرآ مقبول افتاده ترین اثر کاشی است. گفته شده است که کسی امام علی (ع) را به خواب دیده که زیارت قبری می کردند. آن شخص گفته: یا علی! این قبر کیست؟ فرموده: صاحب هفت بند مولانا حسن مداح. او گفته: یا علی زیارت او را چه فضلی است؟ حضرت فرموده اند: هر شب آدینه شهر رمضان المبارک من که علی بن ابی طالبم بر سر قبر او می آیم و او را زیارت می کنم و تکبیر می گویم و هر که او را زیارت کند، چنان باشد که برای من هفت

۳۱ و ۳۲. همان، ص ۴۷.

۳۳. همان.

۳۴. همان، ص ۶۵؛ نیز ر. ک: ص ۳۴ و ۶۷.

۳۵. همان، ص ۳۲.

۳۶. همان، ص ۲۷.

۳۷. همان، ص ۲۶.

۳۸. همان.

مراد (ص ۱۰۹)، چیر (ص ۱۱۰)، خست (ص ۱۱۰)، راست داشتن چیزی از کسی (ص ۱۳۰)، دامن از زمانه درکشیدن (ص ۱۳۲)، رقم فرو کشیدن (ص ۱۳۷)، همان (ص ۱۳۹)، رو در کشیدن از چیزی (ص ۱۵۱)، از پی چیزی را (ص ۱۵۸)، اولاتر (ص ۱۶۰)، دروغ را به راست برگرفتن (ص ۱۶۲)، دانستن چیزی از چیزی (= بازشناختن، ص ۱۶۳)، چیز (= مال و مثال، ص ۱۶۴)، دادآور (ص ۱۶۸ و ۱۶۹)، چو (= چگونه، ص ۱۷۴).

در این کتاب برخی خصیلت های عروضی اشعار کهن نیک هویداست. مثلاً کشش قرائت در بیت:

کسور حنفیه خواندندی
بر دیده جان نشاندندی^{۴۳}

یا قرائت دزدیده یا خفی «ت» ی «برخاست» در:

برخاست و بکوفه رفت آن شوم
می گشت نهان در آن در و بوم^{۴۴}

همچنین برخی تلفظ های دیرینه را می توان باز جست؛ مثلاً تلفظ بی تشدید ماده (مقابل نرینه، بر وزن ساده) که امروز مردم به تشدید می گویند:

بودش چهل و سه دانه گوهر
در یک نسخه ز ماده و نر^{۴۵}

*

او بیست و چهار داشت فرزند
از ماده و نر همه برومند^{۴۶}

خصوصیات دستوری کهن نیز در کتاب به چشم می خورد؛ مانند کاربرد دو حرف اضافه برای یک متمم:

کردند لقب به مصطفایش
بگزیده به خلق بر، خدایش^{۴۷}

ما در اینجا از بیم ملال خاطر خواننده، سخن از بعضی اوصاف و فواید «تاریخ محمدی» را به پایان می بریم، و بر سر برخی کاستی ها، نارسایی ها و ابهامات می شویم. البته با ذکر دو

۳۹. همان، ص ۸۷.
۴۰. همان، ص ۱۴۲.
۴۱. آغاز سخن به نام بردان / روزی ده اس و خالق جان (ص ۴۳).
۴۲. اعداد مقابل واژگان و تعبيرات، نماینده صفحات کتاب است.
۴۳. ر. ک: تاریخ محمدی، ص ۹۷؛ سنج با این مصراع از شاهنامه: «همی کنگ دز هوشش خواندند».
۴۴. همان، ص ۱۰۸.
۴۵. همان، ص ۵۹.
۴۶. همان، ص ۶۱.
۴۷. همان، ص ۱۷۶؛ نیز: ص ۸۸، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۲۳ و ۱۶۳.

در حال درخت گردن افزاز
آمد ز درون خود به آواز
گفتا به یکی که جز یکی نیست
در حکم نبوت شکی نیست
از ماه دهند تا به ماهی
بر حکم نبوت گواهی^{۳۹}
درباره اختیار آدمی می گوید در معرفت نامه:
خواه بر مصطفی درود فرست
خواه معشوقه را سرود فرست
هر دو را قسار و توانایی
بر بد و نیک هر دو دانایی
آرد انگور مر ترا در باغ
داد توفیق و دستگاه و فراغ
خواه در سر که کن که هست حلال
خواه در باده کن که هست وبال
دست و پایت بداد ایزد فرسد
هر چه خواهی بدان توانی کرد^{۴۰}

چنان که دیده می شود کتاب دارای اهمیت ادبی-زبانی است. از همان بیت یکم^{۴۱} گرایش سراینده به آرایه های ادبی پیداست، ولی این گرایش به پیدایی متن ادبی فوق العاده ای منجر نگردیده، روی هم رفته، از جهت زبانی و تکیه بر بلاغت طبیعی زبان، متن قابل توجه تر است.
ما نمونه هایی از واژگان و تعبیرات متن را بیرون نویس کرده ایم که از پیش چشتمان می گذرد:^{۴۲}

آوخ (ص ۴۵)، جان دارو (ص ۴۷)، گزیدن کسی بر کسی (ص ۴۷)، کرامت کردن (ص ۴۸)، بر آوردن نام (ص ۴۸)، خاطر تیز (ص ۴۹)، بادند (ص ۵۰)، خاندان دوست (ص ۵۲)، رنجش (= بیماری، ص ۵۹)، بر آسود (ص ۶۰ و ۶۶)، فال گرفتن از رخ کسی (ص ۶۰)، راستینه (ص ۶۱ و ۸۸ و ۱۰۷ و ...)، کام و ناکام (ص ۶۲)، پرسیدن (= مؤاخذه، ص ۶۸)، نرینه (ص ۷۰)، خون گشودن از چشم کسی (ص ۷۱)، خاندان (= اهل بیت (ع)، ص ۷۴ و ...)، زن پدر (= پدرزن، ص ۸۱)، فرزند شدن (ص ۸۳)، بر آمدن از ملت و کیش خود (ص ۸۷)، عمر به امید گذاشتن (ص ۹۰)، فرو خواندن نامه به کسی (ص ۹۱)، فرو شماردن شرح (ص ۹۳)، راه کوفتن (ص ۱۰۱)، راه جایی برداشتن (ص ۱۰۳)، با (= به، ص ۱۰۳)، بر آراستن (ص ۱۰۴)، منادی کردن (ص ۱۰۴)، از در (ص ۱۰۴)، آماه (ص ۱۰۵)، بادپیمای (ص ۱۰۶)، فرو گشادن (ص ۱۰۷)، بر آوردن مقصود (ص ۱۰۹)، بر آمدن

یکی آن که هنوز گفتمنی‌هایی درباره‌ی ویژگی‌های تاریخی، کلامی و ادبی کتاب هست که باید در فرصت مقتضی به آنها پرداخت. از این شمار است سه وجهی که درباره‌ی حقیقت خلافت امیر مؤمنان امام علی (ع) طرح می‌کند: شرعی، نقلی، عقلی؛^{۴۸} و به عنوان دلیل شرعی،^{۴۹} حق میراث را، به سبب ابن عم بودن امام (ع)، یاد می‌کند که معمولاً مورد نظر و اشارت متکلمان شیعی نبوده است. همچنین است خوابی که ناظم دیده و بشرح به سرایش درآورده^{۵۰}؛ و ...

دیگری آنکه متن چاپ شده کنونی آکنده از اشکال و ابهام است و ما ازین پس تنها شماری از اشکالات و ابهامات را برمی‌شماریم. ناگفته نماند که قرائت کاملاً شفاف متن تازمانی که نسخه‌های صحیح تر و اصیل تر از آن به دست افتد، شدنی نیست و ما امیدواریم در این بخش مقاله تنها دست یاری به مصحح سختکوش تاریخنامه کاشی داده باشیم - که همه چیز را همگان دانند و همگان هنوز از مادر نزاده‌اند.^{۵۱}

اما انتقادات و پیشنهادها - که به ترتیب صفحه (ص) و سطر (س) عرضه می‌شود:

روی جلد: نوشته‌اند: «تالیف: مولانا شیخ حسن کاشی» گذشته از همزه که گذاشته نشده، اساساً کاربرد لفظ «تالیف» در اینجا چندان درست به نظر نمی‌رسد و شاید «سرایش» درست تر باشد. همچنین در متن کتاب (ص ۸۱) از سرایشگر به عنوان «مصنف» یاد شده که خالی از تسامح نیست.

- ص ۱۵، س ۳، «به بخش» / درست «ببخش» است.
- ص ۱۹، س ۲، «وی در ادامه ...» / باید سر سطر برده می‌شده است.

- ص ۲۰، س آخر، «پس از آن ...» / باید سر سطر برده می‌شده است.

- ص ۲۹، س ۱۶، «رغبت» / «رغبت» صحیح است.
- ص ۲۹، س ۱۷، «خواندش را به جان طلب کارند» / «خواندنش را ...» صواب است.

- ص ۳۰، ص ۲۱-۲۳، «از ... سرزنش می‌کند» / «از چیزی سرزنش کردن» در اینجا صحیح و فصیح نیست.

- ص ۴۲، س ۷، «لم یلد و لم یولد صفاتش» / صحیح چنین است: «لم یولد و لم یلد صفاتش»: و مصراع به شکل قبلی موزون نیست.

- ص ۴۳، س ۱۲، «نبازد» / ظاهراً: «نبازد» صواب باشد.
- ص ۴۳، س ۱۸، «هستی بجز او مدان او هست» / ظاهراً «... مدان [که] او هست» صحیح باشد و شکل سابق موزون نیست.

- ص ۴۳، س ۲۲، «او را به سخن وری ستودن - بس دانیست و انمودن» / وزن و معنا مختل است.

- ص ۴۳، س ۲۴، «به گفته» / درست «بگفته» است.

- ص ۴۴، س ۲، «بر هستی وجود دیدن» / وزن مختل است.

- ص ۴۴، س ۶، «مبالش» / غلط فاحش است؛ شاید: مقامش، ...

- ص ۴۴، س ۱۰، «کوی انکله کمال سپهر اعظم» / نه وزن دارد، نه معنا!

- ص ۴۴، س ۱۷، «اصحاب و گروه تابعین را - رضوان الله علیهم اجمعین را» / وزن مصراع دوم مختل است؛ شاید: «رضوان علیهم اجمعین را» (سنج: همین سبک در ص ۱۲۳، س ۴).

- ص ۴۶، س ۱۸، «آن ارشد ارشد زمانه» / گویا «آن ارشد ارشد ...» صحیح باشد.

- ص ۴۷، س ۱۱، «استاده» / گویا «استاد» صواب باشد.

- ص ۴۸، س ۱۲، «هر چند به اجرت می‌خورند نان» / غیر موزون است و گویا «ت» زائد باشد.

- ص ۵۲، س ۷، «بیش از خرد و رای دولت» / ظاهراً «بیش از خرد [و] رای دولت» اصح باشد.

- ص ۵۳، س ۳ از آخر، «بدیدست» / گویا «پدیدست» اصح باشد.

- ص ۵۸، س ۸، «جعفر که بودش جهان موافق» / «بدش» صحیح است.

- ص ۶۰، س ۳ از آخر، «بد خاتمش از مستعان بالله» / وزن ندارد.

- ص ۶۱، س ۱۷، «ملک خوست» / «ملک خوست» (به فتح لام) صواب است، یعنی فرشته خوی است.

- ص ۶۲، س ۱۶، «کم باد» / گویا «گم باد» اصح باشد. همچنین است در ص ۱۰۶، س ۱۸؛ ص ۱۱۹، س ۸؛ ص ۱۲۲، س آخر؛ ص ۱۴۱، س ۷.

- ص ۶۳، س ۳ از آخر / اشکال در صفحه آرایی است.

- ص ۶۴، س ۱۷، «خون آب» / ظاهراً «خوناب» صواب باشد.

- ص ۶۵، س ۱۹، «در دایره به هشت و پنجاه» / وزن ندارد!

- ص ۶۵، س ۲۱، «کُشت ست» / «کشته ست» صحیح است.

۴۸ و ۴۹. همان، ص ۹۹.

۵۰. همان، ص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۵۱. از پندهای بزرگمهر است در قابوس نامه.

- ص ۶۶، س ۳ از آخر، «هارون الرشید زهر دادش» / شاید: هارون رشید ...
- ص ۶۷، س ۷ / اشکال در صفحه آرایی است.
- ص ۶۹، س ۱۱، «احسنت زهی خلیفه راد» / سراینده در مقام تعجب انکار آمیز است؛ زین رو نشان تعجب پس از «احسنت» و «زهی» و «راد» در بایست است.
- ص ۷۰، س آخر، «صلوات بروست رحمة الله» / اگر «رحمة الله» را «رحمه الله» نخوانیم، نسخه بدل (: صلوات برو ...) طبعاً ارجح است. همچنین است در ص ۱۰۹، س ۵؛ ص ۱۱۰، س ۱۳؛ ص ۱۲۱، س ۵؛ ص ۱۲۶، س ۱۱.
- ص ۷۲، س ۷، «بی بها» / شاید: «پربها» صحیح باشد.
- ص ۷۴، س ۴، «ایشان که امام و پادشاهند - دین پرور و سالکان دینند» / به جای «دینند» گویا باید «راهند» باشد.
- ص ۷۴، س ۱۲، «سنیشان» / «سنیشان» باید باشد.
- ص ۷۵، س ۱۲، «اول زین انبایش» / موزون نیست.
- ص ۷۶، س ۱، «اندر انجیل فرقیطاست - معنیش نبی داور ل است» / کذا؟!
- ص ۷۶، س ۳ از آخر / شعر قافیه ندارد! همچنین است در
- ص ۷۷، س آخر؛ ص ۷۹، س ۵ از آخر؛ ص ۱۲۳، س ۳ از آخر؛ ص ۱۳۱، س ۲؛ ص ۱۶۷، س آخر؛ ص ۱۶۸، س ۵.
- ص ۷۷، س ۸، «چهارمین» / «چارمین» صواب است.
- ص ۷۷، س ۱۶، «در سی جور همی ادب نگهدار» / وزن مختل است.
- ص ۷۸، س ۸، «زاده» / «ء» زائدست.
- ص ۷۸، س ۲ از آخر، «یک زن دیگر از قبیله سعد» / وزن ندارد؛ شاید: «دگر».
- ص ۸۳، س ۴، «شویی» / با توجه به وزن، باید «شو» باشد.
- ص ۸۴، س ۵، «زان داشت بدنیا اختیاری» / اگر «به دنی» خوانده شود، ظاهر آدرست تر باشد.
- ص ۸۴، س ۶ از آخر، «بنی» / ظاهر آ «نبی» صحیح است.
- ص ۸۷، س ۱۷، «گواهی» / ظاهر آ باید «گواهی» باشد (به قیاس «خدایی» در پایان مصراع یکم).
- ص ۸۷، س ۴ از آخر، «شنیدم» / باید «شنودم» باشد - تا با «بودم» قافیه شود.
- ص ۸۹، س ۹، «سپندی» / صواب «سپیدی» است.
- ص ۹۱، س ۱۷، «پرش» (!؟) / گویا «تیرش» صحیح باشد.
- ص ۹۳، س ۴ از آخر، «مراتب» / در وزن نمی گنجد و «مرتب» باید باشد.
- ص ۹۶، س ۵، «شاهی که سد الله ست نامش» / ظاهر آ:

- «شاهی کاسد الله ست ...».
- ص ۹۸، س ۱۴، «چون» / به ضرورت وزن «چو» باید باشد.
- ص ۹۹، س ۳، «کردت» / «کردست» صحیح است.
- ص ۱۰۰، س ۳ از آخر، «هبحرتین» / ظاهر آ «هبحرتین» است.
- ص ۱۰۱، س ۳، «هزبر» / صورت اصیل این واژه عربی الاصل، «هزبر» (به زاء) است؛ آیا در نسخه چنین بوده یا چنان؟!
- ص ۱۰۳، س ۱، «سنگی» / به ضرورت وزن «سنگ» باید باشد.
- ص ۱۰۳، س ۶، «از آن جوانمرد» / چیزی مانند «ای جوانمرد» صحیح است.
- ص ۱۰۳، س ۷، «کله» / «گله» (به گاف) درست است.
- ص ۱۰۳، س ۷ از آخر، «بشمار مشان به گرد دامان - یا کوی گسسته گریبان» / چه معنا دارد؟!
- ص ۱۰۳، س ۲ از آخر، «... شیری - ... طبیعی» / شعر قافیه ندارد!
- ص ۱۰۴، س ۱۳، «آبگینه» / شاید صحیح «آبلینه» باشد.
- ص ۱۰۵، س ۱، «کینه» / «سینه» باید باشد - احتمالاً.
- ص ۱۰۶، س ۷، «کان نامه» / گویا «کارنامه» صواب است.
- ص ۱۰۶، س ۵ از آخر، «نسخت» / گویا «نخست» صواب باشد.
- ص ۱۰۶، س ۴ از آخر، «بگذشت» / به ضرورت قافیه (در مقابل «برداشت») «بگذاشت» صحیح است.
- ص ۱۰۷، س ۷ از آخر، «دیگر عمرو ابن بکیر مشوم» / در نسخه «عمر بن بکر» بوده است و به ضرورت وزن همان باید باشد ولو این که سهو تاریخی به حساب سراینده گذاشته شود («مشوم» هم ظاهراً به شکلی که ما همین جا تحریر کرده ایم، صحیح تر باشد).
- ص ۱۰۸، س ۱، «برک» (به فتح تین) / به ضرورت وزن باید به سکون ثانی ضبط شود.
- ص ۱۰۸، س ۴، «عمرو ابن بکیر» / در وزن نمی گنجد. آیا همان «عمر بن بکر» نبوده که مصحح تغییرش داده؟
- ص ۱۰۹، س ۲، «کشت است» / صواب «کشته ست» می باشد.
- ص ۱۰۹، س ۱۲، «بیش» / آیا «پیش» صواب نیست؟
- ص ۱۱۰، س آخر (حاشیه)، «چیره!» / وجه تعجب مصحح - که ظاهراً این یادداشت را در معنای «چیر» نوشته اند، با توجه با شناختگی این واژه - دانسته نشد!
- ص ۱۱۳، س ۱۱، «برگرد» / از لحاظ معنایی، صحیح به

- ص ۱۳۲، س ۱۹ / وزن مصراع یکم مختل است.
 - ص ۱۳۳، س ۱۴، «شد» / به ضرورت وزن «بشد» باید باشد.
 - ص ۱۳۴، س ۱، «چون» / به ضرورت وزن «چو» باید باشد.
 - ص ۱۳۴، س ۱۰، «عدوشکن» / باید «عدوشکر» (شکار کننده عدو) باشد تا با «تیر» قافیه شود.
 - ص ۱۳۵، س ۸، «بران» / ظاهرآ «پران» گفته بوده.
 - ص ۱۳۵، س ۱۵ / معنای بیت نامعلوم است!
 - ص ۱۳۷، س ۱۵ / وزن مصراع دوم خالی از اختلال نیست.
 - ص ۱۳۸، س ۵، «مادرش» غلط چاپی است و سکون روی «راء» باید باشد.
 - ص ۱۳۸، س ۱۲ / وزن شعر مختل است و به نظر می رسد «بود» از مصراع یکم باید حذف شود.
 - ص ۱۳۹، س ۴، «خداست» / «ست» در وزن و معنایندست.
 - ص ۱۴۰، س ۳ از آخر / مصراع یکم از نظر ضبط نص و وزن مختل است.
 - ص ۱۴۲، س ۱ و ۲، «ابن» / «بن» (بی الف) باید باشد. همچنین است در ص ۱۴۲، س ۲؛ ص ۱۴۴، س ۲؛ ص ۱۴۷، س ۲؛ ص ۱۵۰، س ۳؛ ص ۱۵۹، س ۱۵.
 - ص ۱۴۲، س آخر / وزن و ضبط نص مصراع یکم مختل است.
 - ص ۱۴۴، س ۸، «حیایش» / به ضرورت وزن، «حیاش» صواب است.
 - ص ۱۵۰، س ۱۶، «عطرسان» / آیا «عطرسای» نباید باشد؟
 - ص ۱۵۲، س ۲ از آخر، «آگه» / ظاهرآ «آنگه» صحیح است. (سعدی می گوید: مابت پرستی می کنیم آنگه چنین اصنام را).
 - ص ۱۵۶، س ۴، «گرامی» / «گرامی» درست است.
 - ص ۱۵۶، س ۴ / مصراع دوم وزن ندارد.
 - ص ۱۵۷، س ۱۴، «ای بزرگا! مدبر! که خداست - وی عظیماً صنایعا که وراست»
 از طرز سجعاوندی برمی آید که الف ها را الف خطاب پنداشته اند، حال آنکه الف های «بزرگا مدبرا» و «عظیماً صنایعا» الف تعظیم و تفضیم است که پیشینیان به کار برده اند؛ بنابراین به نظر می رسد به جای دو علامت تعجب کنونی، باید در پایان هر مصراع علامت تعجبی گذاشته می شد - والله أعلم.
 - ص ۱۵۸، س ۳، «ز آهوئی مسک آذفر آرد» / «آذفر» باید بجای «آذفر» باشد؛ کلمه «اوی» هم از آخر مصراع جا افتاده است.
 - ص ۱۵۹، س ۵، «دیده گان» / «دیدگان» صحیح است.
 - ص ۱۶۰، س ۱، «لعب و بیهوده دروغ محال» / ظاهرآ قبل از «دروغ» یک واوی جانی باشد.

نظر نمی رسد. آیا «برگاشت» (از مصدر «برگاشتن» - که در شاهنامه هم هست) یا «برکرد» نیست؟
 - ص ۱۱۴، س ۲، «شیر اوزن» / «شیراوزن» صواب است.
 - ص ۱۱۴، س ۱۲، «الارضیین» / ظاهرآ «الارضین» صواب باشد.
 - ص ۱۱۵، س ۱۵، «بسان» / معنای صحیحی نمی دهد. شاید «سرای» یا لفظ دیگری از این قبیل باشد.
 - ص ۱۱۶، س ۵، مصراع دوم / معنای روشن و درستی نمی دهد؛ تا نظر مصحح چه باشد؟!
 - ص ۱۱۷، س ۵، «... را [ی] بود - ... مصطفی بود» / تصحیحی که کرده اند، قافیه را برهم زده است.
 - ص ۱۱۷، س آخر، «ماند» / با توجه به وزن شعر، «بماند» صحیح است.
 - ص ۱۱۸، س ۲۰، «تاریخ ...» / عنوان تکراری است.
 - ص ۱۱۹، س ۱۴، «بفشاند خون ...» / شاید «بفشاند [ز] خون ...» درست باشد.
 - ص ۱۱۹، س ۷ از آخر، «ابریم و ...» / شاید «ابر [و] ایم و ...» درست باشد.
 - ص ۱۲۰، س ۶ از آخر / وزن شعر مختل است.
 - ص ۱۲۲، س ۶، «آدینه که نماز بد راست» / هم ضبط نص و هم وزن مختل است. به زعم حقیر، قرائت صحیح مصراع «آدینه گه نماز ...» است.
 - ص ۱۲۲، س ۹، «کعبه» / ظاهرآ «کعبه ای» درست است.
 - ص ۱۲۲، س ۲ از آخر، «جبرئیل» / به ضرورت وزن «جبریل» باید باشد.
 - ص ۱۲۲، س آخر، «بر حروف» / آیا «پر حروف» صواب است؟
 - ص ۱۲۴، س ۷، «زید و عمراند» / آیا نباید «عمرو» (با واو) باشد؟
 - ص ۱۲۴، س ۲۱، «یک» / به ضرورت وزن، «یکی» باید باشد.
 - ص ۱۲۴، س ۲ از آخر، «صف در آن» / «صفدران» نیست؟
 - ص ۱۲۷، س ۴ از آخر، «به پروریده» / «پپروریده» درست است.
 - ص ۱۳۰، س ۱۱، «خواست» / «خواست» درست است.
 - ص ۱۳۰، س ۱۷، «قیامه» / به ضرورت وزن باید «قیامه» (به هاء ناملفوظ) خواند.
 - ص ۱۳۰، س ۱۸، «اشک، باری» / «اشکباری» هم می توان خواند.
 - ص ۱۳۱، س ۱۶، «روی» / «وی» باید باشد.



مرکز تحقیقات قلمی و ادبی

برگی از تاریخ ادبیات

- ص ۱۶۰، س ۲، «ذکر گبران و اهل استوران» / مصراع بدین صورت معنای درستی ندارد؛ «استوران» به زعم حقیر مصحّف «استودان» (با دال) باید باشد. «استودان» به معنای استخوان دان و دخمه ای است که مرده در آن دفن می کرده اند و از «اهل استودان» مراد همان «گبران» است.
- ص ۱۶۰، س ۱۵، «چون پیردازی ازین سرای فنا» / وزن مصراع مختل است. احتمالاً «... از سرای فنا» درست باشد.
- ص ۱۶۰، س ۴ از آخر، «آنچه خواص است و آنچه هست عوام» / مصراع وزن ندارد. شاید: «آنچه خاص است و آنچه هست عوام».
- ص ۱۶۰، س آخر، «خواندش» / گویا «خواندنش» صواب باشد.
- ص ۱۶۲، س ۴، «او بحجّت شناسد ایزد نار» / ظاهراً «ایزد [و] نار» اصح باشد.
- ص ۱۶۲، س ۱۴، «وین چه گفتم هیچ نیست محال» / وزن مصراع مختل است.
- ص ۱۶۳، س ۳ / شعر قافیه ندارد! شاید در پایان مصراع دوم «منه» صواب باشد.
- ص ۱۶۳، س ۲۲، «آن عوض هست نیز برو آوار» / وزن مختل است.
- ص ۱۶۴، س ۷، «فقرت» / معنای درستی نمی دهد. شاید «غفلت» در اینجا درست باشد.
- ص ۱۶۴، س ۷، «دی» / ظاهراً «زی» (= به سوی) صحیح باشد.
- ص ۱۶۴، س ۸، «ظلم را نهاد او نهد» / موزون نیست.
- ص ۱۶۴، س ۱۳، «گویی» / گویا «گوی» درست باشد.
- ص ۱۶۴، س ۶ از آخر، «نکرد» / بنا بر معنا، «بکرد» صواب است.
- ص ۱۶۵، س ۵، «به نمردی» / «بنمردی» درست است.
- ص ۱۶۵، س ۱۱، «یانتی بسر قصاص او ظاهر» / نه وزن دارد، نه قافیه! شاید: «یانتی بر قصاص او قادر».
- ص ۱۶۵، س ۱۵، «رازق» / بنا بر وزن و معنا «رزق» درست است.
- ص ۱۶۶، س ۴، «گاه خوف افکنند ابر بر مردم» / «بر» در وزن و معنا، زائدست.
- ص ۱۶۶، س ۶ از آخر، «بر تو قول توبه مال و بتن» / نه وزن دارد، نه معنا!
- ص ۱۶۷، س ۱، «بار» / تشدید به ضرورت وزن زائدست.
- ص ۱۶۸، س ۶، «کز» / ظاهراً باید «گر» باشد.

- ص ۱۶۸، س ۶ از آخر، «آمد» / به ضرورت وزن «بیامد» باید باشد.
- ص ۱۶۹، س ۲، «خود بدین سان طبیعت انس» / به ضرورت وزن و معنا، واژه ای چون «بود» باید پیش از «طبیعت» قرار گیرد.
- ص ۱۶۹، س ۱۴، «دانند» / «داند» صحیح است.
- ص ۱۷۱، س ۳، «چهار» / به ضرورت وزن «چار» صحیح است.
- ص ۱۷۱، س ۴، «عالم علم لدنی، شهبوار لو کشف» / در نسخه بدل به جای «لدنی»، «سلونی» آمده و این ارجح است؛ چرا که «سلونی» اشاره است به «سلونی قبل آن تفقدونی» و «لو کشف» اشاره به «لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا»؛ بدین ترتیب هر دو بهره مصراع قرینه می شوند.
- ص ۱۷۲، س ۱۳، «خلق هفت اقلیم اگسر آن روز چون همدستان شوند» / به ضرورت وزن «چون» زائدست.
- ص ۱۷۳، س ۱، «روز فتح الباب ابر دریا سیل تو» / وزن ندارد.
- ص ۱۷۳، س ۴، «ساقی کوثر نه چندان مدح باشد تو را» / وزن ندارد. شاید: «مر تو را».
- ص ۱۷۳، س ۱۵، «ور بود ممکن بود قدر تو دان مصطفی» / چه معنا دارد؟ آیا «دان» کوتاه گشته «دانی» است؟ به هر روی، نسخه بدل ارجح است.
- ص ۱۷۴، س ۷ از آخر، «لمعه گوی» / ظاهراً «لمعه کوی» باید باشد.
- ص ۱۷۴، س ۴ از آخر، «شان» / باید «شان» (بی همزه) ضبط کرد و خواند تا قافیه غلط نشود.
- نیز، در سراسر کتاب قاعده دال و ذال فارسی، گاهی رعایت شده و گاهی نشده؛ چنان که حتی در دو مصراع در یک بیت گاهی این ناهماهنگی دیده می شود.
- در پایان، بار دیگر از مصحح گرامی کتاب بابت زحمتشان تشکر می کنیم و خاتمه را دو بیت از حسن سلیمی قرار می دهیم که گفته:
- چاکر و مدّاح اهل بیت شوزیرا که نیست
هیچ کساری بهتر از مدّاحی این خاندان
اندرین کارست پیر و مُرشد ما جبرئیل
کاو به وحی آورد مدح از کردگار غیب دان^{۵۲}

۵۲. ر. ک: تاریخ محمدی، ص ۱۲.